

گفتگو با یورن لئونهارد پژوهشگر تاریخ، در باره قرارداد ورسای و پیامدهای آن

آنان زیر فشار بودند

هفته نامه آلمانی دی سایت

حسین انور حقیقی

دی سایت: معاصران جنگ جهانی اول امیدوار بودند که این جنگی برای پایان همه جنگ ولی پس از امضای قرارداد صلح بعضی ها به مسخره the war to end all wars. ها باشد. A peace to می گفتند ما اکنون از صلحی برخورداریم که پایان بخش همه صلح ها است این حرف درست است؟ end all peace

یورن لئونهارد: طبیعی است که قرار های صلح پاریس 1919 حامل درگیری های جدیدی بودند و نفرت های دیرین را شعله ور می ساختند. باور به اینکه، در عرض یک سال قرارداد صلحی می توان بست که یک جنگ جهانی را پایان بخشد و همه طرفهای درگیر را راضی کند، خیالی بیش نیست.

دی سایت: چرا؟

یورن لئونهارد: زیرا همه به دنبال صلحی بودند که بتواند برای قربانیان بی شمار جنگ عادلانه باشد. کوچکترین گذشتی خیانت به کشته شدگان جنگ محسوب میشود. ولی ما عموماً توقع خود را از قرار های صلح بیش از اندازه بالا می بریم، وقتی که انتظار ایجاد آشتی از آن ها داشته باشیم. آنها می توانند ثبات سیاسی و نظامی ایجاد کنند ولی آشتی روندی است که ده ها سال می پاید. در سال 1919 اختلاف منافع عظیم میان قدرتهای پیروز هم بر این افزوده می شد. ایالات متحده آمریکا خود را به واسطه جنگ به مقام قدرتی جهانی برکشیده بود و از این رو توجه رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون به طرح نظم نوین جهانی - یعنی برپایی جامعه ملل به مثابه سازمان Woodrow Wilson دولت های دمکراتیک - معطوف بود. فرانسه جنگ را در سرزمین خویش تجربه کرده و قربانیان زیادی داده و خسارات بزرگی دیده بود و می خواست خود را در برابر هر نوع تجاوز دیگری بیمه کند؛ بریتانیای کبیر در پی منطبق امپریالیستی خود بود. در چنین وضعیتی بود که سازش ها و توافقات بغرنجی بوجود آمدند.

دی ساید: آلمانی‌ها تنها می‌توانستند این توافقات را رد یا قبول کنند، با آنان مذاکره‌ای صورت نمی‌گرفت. آیا متفقین به این سبب شانس صلحی را که بیشتر مورد پذیرش باشد، از دست ندادند؟

یورن لئونهارد: با این شیوه حداقل از بار امری و اجباری قرارداد کاسته می‌شد. ولی این که مفید فایده می‌بود روشن نیست. زیرا معاهده صلحی که بر پایه برنامه چهارده گانه ویلسون از ژانویه 1918 بوده و بدون در نظر گرفتن غرامت جنگی و پرداخت خسارت باشد، نیز ممکن نبود. خرابی‌هایی که جنگ در فرانسه ببار آورده بود بسیار گسترده بودند.

دی ساید: چرا متفقین علیه مذاکرات با آلمان تصمیم گرفتند؟

یورن لئونهارد: کنفرانس در ژانویه 1919 به مثابه کنفرانس ماقبل صلح شروع بکار کرد و متفقین برای حل اختلافاتشان در هفته‌های بعدی زمان بسیار زیادی لازم داشتند. ماه فوریه ویلسون به مدت چهار هفته به آمریکا رفت تا در آنجا برای جامعه ملل تبلیغ کند. وقتی که وی ماه مارس برگشت کنفرانس زیر فشار زمانی بزرگی بود و بیش از همه به خاطر خطر بلشویک‌ها که در اکتبر 1917 قدرت را در روسیه بدست گرفته بودند. چنین شد که پیش کنفرانس هرچه بیشتر به کنفرانسی معین تبدیل شد - و در نهایت مذاکره با آلمانی‌ها را کنار گذاشت.

دی ساید: از شکست (کنفرانس) می‌ترسیدند؟

یورن لئونهارد: کنفرانس بارها در آستانه شکست قرار گرفت. مثلاً زمانیکه نتوانست با به توافق برسد. بعد ها درگیری ژاپن Freistaat Fiume ایتالیا برسر موقعیت کشور آزاد فیومه بود و آخر سر بحث درباره Tsingtao و چین بر سر تنها منطقه استیجاری آلمان سینگتائو که با مسئله مرز آتی غربی لهستان و Rheinland دعاوی فرانسه بر سر دشت راین گره می‌خورد. در همه موارد به سازش‌های نیم بند و مسئله Danzig موقعیت دانسیگ دار در برابر قطع مذاکرات و شروع دوباره جنگ ترجیح داده-میشد. بنابراین دایره عمل بسیار محدود بود.

"برای نخستین بار در تاریخ باید راه حل‌های جهانی یافته می‌شد"

مورخ Margaret McMillan **دی ساید**: در واقع "صلح آفرینان"، نامی که مارگارت مک میلان در ارزیابی بحث برانگیزش به آن ها می دهد، از چنان قدرتی هم برخوردار نبودند که در مذاکرات به نظر می آمد؟

یورن لئونهارد: حداقل اینها نمی توانستند آنگونه که از عکس ها پیداست مستقل تصمیم نخست وزیر Georg Clemenceau بگیرند. فشار انتظاراتی که بر وودرو ویلسون، ژرژ کلمنس وارد می شد، David Lloyd George فرانسه و همکار بریتانیایی اش داوید لوید گئورگ بسیار سنگین بود. اتحادیه های کارگری در انگلستان مخالف کوتاه آمدن در مسئله غرامت جنگی بودند تا از این طریق بتوان دولت رفاه را برای انبوه کهنه سربازان، معلولین جنگی، یعنی استرالیائی ها، می ، Dominions زنان بیوه و یتیمان تامین کرد؛ حتی دومینیونز ها خواستند برای شرکت شان در جنگ خسارت دریافت کنند و یا دست کم مانند هندوستان خواهان بهبود موقعیت شان در امپراتوری بودند. در این میان در جنوب و شرق اروپا با شتاب واقعیت های (فاکت) تازه ای ایجاد می کردند: از خاکستر امپراتوری های شکننده ای چون امپراتوری تزاری روس، هابسبورگ ها و عثمانی ها دولت های ملی نوینی پا به عرصه وجود می گذاشتند، که تنها لازم بود مرزهای سرزمینی شان در فرانسه به رسمیت شناخته -شوند. دولتمردان در خیلی از مسائل می توانستند تصمیم بگیرند ولی از برخی بودند. و آخر سر اینکه آنها می خواستند در انتخابات Getriebene جهات آنان زیر فشار .کشور خود برنده شوند

دی ساید: در نهایت چه کسی بزرگترین پیروز جنگ بود؟

یورن لئونهارد: بریتانیای کبیر توانست در همان ابتدا خواست های اصلی اش را به کرسی بنشانند یعنی آلمان را خلع سلاح کند، ناوگان دریایی آن را، که پایه قدرت جهانی اش بود، از میان بردارد و به سروری استعماری آلمان پایان بخشد. در مورد غرامات جنگی، انگلستان و فرانسه اهدافشان را در برابر آمریکا به پیش بردند. از طرف دیگر جلوی دعاوی سرزمینی فرانسه گرفته شد: فرانسوی ها نه مرز رود راین را بدست آوردند و نه به خواستشان مبنی بر اتحاد امنیتی با انگلستان و آمریکا نائل شدند. دلیل اصلی لوید گئورگ این بود که نباید قرارداد صلحی بست که آلمان ها را به دامن بولشویک ها بیندازد.

دی ساید: پس ترس از بولشویک ها آلمان را از بسیاری سختی ها رهانید؟

یورن لئونهارد: بله این هم نقشی بازی کرد. زنگ خطر تقریباً به وسیله تلگراف به پاریس در مجارستان، جنگ‌های خیابانی ماه Bela Kuns می‌رسید: جمهوری شورائی بلا کونس. مارس در برلین، جمهوری شورائی مونیخ

اولین درگیرهای نظامی میان ارتش سرخ و نظامیان لهستان در بهار، زمانیکه با عقب‌نشینی نظامیان آلمان منطقه حائل در شرق از بین رفت، بوجود آمد. در پاریس نگران این بودند که بلشویک‌ها تا اروپای میانه پیشروی کنند.

دی ساید: کنفرانس می‌کوشید نظم جهانی نوینی برپا کند. چه ارتباطی با زمان حاضر دارد؟

یورن لئونهارد: دولتمردان در پاریس برای اولین بار در تاریخ باید دنبال راه حل‌های جهانی می‌گشتند، یک صلح اروپایی خالص شبیه صلح وین در سال‌های 1814/1815 بعد از جنگ‌های ناپلئون دیگر ممکن نبود. از این راه پاریس به صحنه ارتباطات جهانی مبدل گشت که هیچگاه پیش از آن چنین چیزی نظیر نداشت. افرادی از ویتنام، کره، مراکش، الجزایر و بسیاری کشورهای دیگر گرد هم می‌آمدند و تبادل نظر می‌کردند، حتی اگر شرکت‌کنندگان رسمی نبودند. علاوه بر آن بسیاری کنفرانس‌های موازی نیز برگزار می‌شدند: کنگره پان‌آفریکایی، کنفرانس بین‌المللی لیگ زنان، کنگره سوسیالیست‌های فرانسه. اخبار پاریس همچنین در قاهره، بوینس آیرس و شانگهای بدقت دنبال می‌شد. چیز تازه‌ای بود – لحظه‌ای همه جهانی

دی ساید: البته از نظر سیاسی تر ویلسون مبنی بر حق تعیین سرنوشت خلق‌ها خیلی شکل‌دهنده و موثر بود. شما از این مفهوم به نام مفهوم کلیدی قرن بیستم یاد می‌کنید. منشاء این کجاست؟

یورن لئونهارد: در چپ‌های سیاسی. بلشویک‌ها هم پیش از ویلسون در اولین فرامین خویش پس از انقلاب اکتبر از حق تعیین سرنوشت خلق‌ها صحبت می‌کردند و بویژه بر مستعمرات تاکید داشتند. از این جهت ویلسون خود را در یک رقابت سیاسی می‌دید.

دی ساید: برایش روشن بود که چه ارواحی را از شیشه آزاد می‌کند؟

یورن لئونهارد: او حتی پیش از کنفرانس با سیاستمداران تبعیدی سربیی، چکی و

اسلواکی و همچنین نمایندگان جوامع مستعمرات و خواستشان مبنی بر حق تعیین سرنوشت مواجه بود. بله برایش روشن بود که چه موجی از انتظارات را دامن می زند. خیلی زود این سوال مطرح می شد: که این حق شامل چه کسی هست و چه کسی نیست؟ فرانسوی ها و انگلیسی ها که به خدمات جنگی مستعمرات خود وابسته شده بودند چنین دلایلی را رد می کردند و مخالف چنین حقی بودند. "هیچ کس نمی توانست دامنه درگیری ها را در خاورمیانه پیش بینی بکند"

دی سایت: برعکس در مستعمرات توجه خیلی زیادتری به پیشنهاد ویلسون میشد. آیا سال 1919 علیرغم مقاومت قدرت های استعماری آغاز پایان استعمارگری اروپایی بود؟

یورن لئونهارد: تنها دلیلی که خلاف آن می شود گفت، این است که امپریالیسم انگلستان و فرانسه تازه پس از 1919 بزرگترین گستره مستعمراتی خود را به دست آوردند. درست تر این است که بحث در باره سروری استعماری انگیزه ها و تکانه های تازه ای دریافت کرد. ولی هدف این مباحثات در بسیاری مناطق هنوز استقلال و جدایی نبود. مثلا در کنگره پان آفریکن تنها اقلیتی طرفدار این خواست بودند. به جای آن بیش از همه صحبت بر سر اصلاحات و شناسایی خدمات جنگی مستعمرات و بهبود موقعیت آن ها بود. با پشتگرمی رتوریک و گفتار ویلسون کنشگران می توانستند به ایده ای جهانشمول استناد کنند و برای منافع شان انظار بین المللی را جلب کنند. در سال 1919 افراد زیادی به این خاطر به پاریس آمدند.

دی سایت: بسیاری ناامید بازگشتند. ویلسون چگونه توانست توجیه کند که این حق تنها شامل حال اروپائیان می شود؟

نه تنها self-determination **یورن لئونهارد:** برداشت وی از مفهوم حق تعیین سرنوشت حق تعیین سرنوشت ملتها بلکه همزمان خود حکومتی دمکراتیک هم بود. تنها کسانی که توان خودحکومتی دمکراتیک را داشتند از حق تعیین سرنوشت برخوردار می شدند. مقرراتی که دقیقا ادامه مفهوم متمدن سازی استعماری بود. آنچه که به لهستانی ها ، چک ها و اسلاوهای جنوبی روا بود برای ویتنامی ها و یا اعراب هنوز مجاز شمرده نمی شد.

دی سایت: این یک بام و دو هوا برای اعتبار غرب قطعا سمی مهلک بود

یورن لئونهارد: کاملا. هوشی مین جوان، رهبر آتی انقلاب ویتنام را در نظر بگیرید: او بعد از تجربه خود در سال 1919 پاریس به جستجوی آلترناتیوی برای مدل غربی رفت و در نهایت به بلشویک ها و برنامه ضدامپریالیستی آنان رسید. یا چین را در نظر بگیرید: کشور قرارداد ورسای را امضاء نکرد، زیرا وعده حق تعیین سرنوشت داده شد ولی تسنگتائو به ژاپنی های اشغالگر واگذار شد. بعد از سال 1919 بسیاری از چینی ها راه تاکنونی کشور در گرتة برداری از غرب را زیر سوال بردند.

دی ساید: peace to end all wars پس در واقع این همان صلحی برای پایان همه صلح ها بود؟

یورن لئونهارد: این دیگر خیلی تند است. ولی در سال 1918/1919 واقعا مناطق مورداختلاف و درگیری زیادی بوجود آمدند که امروز هم هنوز با آنها درگیر هستیم. اوکراین و یوگوسلاوی سابق ازاین دسته هستند. یا نگاه کنید به سوریه، عراق، فلسطین و اسرائیل : این مراکز بحرانی بدون مرکزکشی های متناقض بعد از جنگ جهانی اول قابل فهم نیستند.

دی ساید: آیا انگلیسی ها و فرانسوی ها آزمون در ایجاد زمینه های توسعه صلح آمیز در خاورمیانه کوتاهی کردند؟

یورن لئونهارد: وقتی چنین سنوالی را مطرح می کنیم که بخواهیم تاریخ را از انتها باز خوانی کنیم. هیچ کسی آزمون نمی توانست تصوری از گستره این درگیری ها و اختلافات داشته باشد، که در قرن بیستم درخاورمیانه و نزدیک بوجود آمد.

دی ساید: بریتانیایی ها هم به صهیونیست ها و هم به اعراب وعده های بزرگی دادند و همزمان با فرانسوی ها تصمیماتی در باره تقسیم شبه استعماری منطقه گرفتند. باید برای شرکت کنندگان روشن بوده باشد که چنین کاری عاقبت خوشی نخواهد داشت.

یورن لئونهارد: نه هر چیزی که بعد از آن در خاورمیانه اتفاق افتاد ریشه در پاریس داشت. اینکه در آنجا تناقضاتی بروز کند. اینکه با گرفتن ماندانت های تازه در واقع سنگ به پایشان بسته بودند، برای خیلی ها روشن بود. این وضع بزودی باید خود را در گستره خشونتی

نشان می داد که بریتانیایی ها و فرانسوی ها در سوریه و عراق برای سرکوب قیام ها بکار بستند.

"ناسیونالیسم اتنیک میراث جنگ بود"

دی ساید: سخن ویلسون در باره حق تعیین سرنوشت بزودی در اروپا به رمزی برای ناسیونالیسم اتنیک (قومی) تبدیل شد که اقلیت ها را کنار می گذارد و به فشار تهاجمی آسیمیله گری (ادغامی) راه می برد. چرا چنین شد؟

یورن لئونهارد: این گونه از ناسیونالیسم در ورسای پا نگرفت بلکه میراثی از جنگ بود.

دی ساید: اما بعد از 1919 اوج می گیرد

یورن لئونهارد: پاریس بی شک کاتالیزاتوری برای این کار بود ولی قطعا علت آن نبود. این مسئله ریشه در قومی شدن تجربیات جنگی داشت. در تمامی جوامع جنگی رویکردهایی منفی علیه گروه-های قومی معین وجود داشت، آنها را متهم به عدم وفاداری می کردند. این کار در آلمان خیلی زود دامن یهودیان را گرفت، در انگلستان و آمریکا "خارجیان دشمن" چون آلمانی تبارها، در پادشاهی هابسبورگ ها "چک های ترسو". پس از جنگ هم ادامه داشت. علاوه بر آن پس از 1919 نوعی ناسیونالیسم تجدیدنظرطلب نوین پدیدار شد که خواهان بازپس گیری سرزمین های از دست رفته بود. برای نمونه در آلمان و در مجارستان

دی ساید: شما اینجا رابطه ای با گرایش به راست در اروپایی شرقی امروز می بینید؟

یورن لئونهارد: بیش از همه جا این ارتباط در لهستان و مجارستان از نظر تاریخی سیاسی آشکار است. در لهستان ترسشان از این است که حاکمیت ملی پی که بعد از 1989 بدست آورده اند دوباره از دست بدهند، آنچنانکه بارها در تاریخ لهستان روی داده است و نمایندگان اروپائی مجارستان در بروکسل به هنگام بحث های تاریخی هنوز دو جمله نگفته اشاره می کنند که تا همین امروز به مثابه ترامای ملی مطرح Trianon به قرارداد تریانون است: بر اساس این قرارداد مجارستان دو سوم سرزمین خود را از دست داد. با شعار هایی که دولت های هر دو کشور در کمیسیون اتحادیه اروپا مطرح می کنند، حتی با واژه هایی که بکار می برند، ما را به یاد بحث هایی می اندازند که در لهستان بر سر معاهده کوچک ورسای، که کشور را به دفاع از حقوق اقلیتها موظف می کرد و در مجارستان منجر

به تریانون شد، انجام می شد.

دی ساید: وودرو ویلسون انتظار داشت که با برپایی جامعه ملل خودخواهی ملی مهار شود. چرا چنین چیزی موفق نشد؟

یورن لئونهارد: خیلی ساده است که بگوییم جامعه ملل نتوانست کارکرد صلح طلبانه خود را نشان دهد. ولی آن در واقع اتحادی از دولت های مستقل ملی بود و خیلی کمتر بین المللی، آنگونه که شاید امروز در نظر می گیریم. هر چند در مسائلی چون مسئله پناهندگان به همکاری تاکید داشت. ولی الگو همان دولت ملی همگن بود. چنین بود که در جابجایی خونین ساکنین میان یونان و ترکیه در سال 1923 امور را کارگردانی کرد. علاوه بر این بار های (هیپوتک های) سنگینی بر دوشش سنگینی می کردند. شکست خوردگان در آغاز کار کنار گذاشته شده بودند؛ از دید آنان جامعه ملل ابزار پیروزمندان بود و آمریکائی ها همکاری نمی کردند.

دی ساید: با این همه شما می نویسید که در پاریس صلح برقرار شد. از نظر شما بزرگترین اشتباهات و کمبودهای کنفرانس چه بود؟

یورن لئونهارد: مشارکت ندادن آلمان و شکست در تشکیل اتحادی بین المللی، آنگونه که فرانسه در آرزویش بود یعنی ادامه دادن به اتحاد دموکراسی های غربی پس از پایان جنگ. با این حال هنوز دغدغه یک چنین ارتباط بین المللی ذهن ها را به خود مشغول می داشت. چنانکه بعد از 1945 دنبال آن گرفته شد و به بنیانگذاری ناتو انجامید.

دی ساید: پایان جنگ جهانی اول مقارن بود با سربرآوردن ابرقدرت بین المللی آمریکا. امروزه خیلی ها از پایان دوران آمریکایی سخن می گویند. آیا نوعی دگرگشت دوران همچون دگرگشت 1918/1919 روبروی ماست؟

یورن لئونهارد: پس از پایان جنگ سرد انتظار دمکراتیزاسیون گسترده ای می رفت. حالا ولی با سرخوردگی و ناامیدی به جهان می نگریم. بله تا حدودی این اوضاع ما را بیاد پاریس 1919 می اندازد آنگاه که امیدهای بزرگی برانگیخت ولی همگی برباد رفتند. ولی در عین حال نباید فراموش کنیم که آنروزها جنگ بار بی نهایت سنگینی بر دوش صلح داشت. 17 میلیون کشته، امپراتوری های از هم پاشیده، انقلابات و تجربه کاملاً نوینی از خشونت و

مرگ: بشکل بنیادی وضعیت کاملاً دیگری بود هرچند امروز هم نظم مالوف از هم می پاشد
و دنیا بهم ریخته تر از هر زمان دیگری به چشم می آید

منبع:

Friedensvertrag von Versailles

"Sie waren Getriebene"

ZEIT ONLINE Nr: 4, 2019

"پژوهشگر تاریخ، در باره "صلح آفرینان ، Jorn Leonhardt گفتگو با یورن لئونهارد
ورسای در سال 1919 و نتایج جهانی تصمیمات آنان تا به امروز "Friedensmacher"
Frank Werner و فرانک ورنر Markus Flohr گفتگوگران: مارکوس فلور
ترجمه: حسین انورحقیقی